

علم به اسماء الهی رمز خلیفه الهی انسان / فرق خلافت با رسالت و امامت

خداوند در آیه 30 سوره بقره بر خلیفه الله بودن انسان تأکید می کند و در آیه بعد رمز و راز برگزیدن انسان به عنوان خلیفه را، علم به همه اسمای الهی بیان می فرماید.



خبرگزاری مهر- خداوند در آیه 30 سوره بقره بر خلیفه الله بودن انسان تأکید می کند و در آیه بعد رمز و راز برگزیدن انسان به عنوان خلیفه را، علم به همه اسمای الهی بیان می فرماید.
معنای خلیفه الله

خلیفه و خلافت از ریشه «خلف» به معنای پشت سر، گرفته شده و به معنای جانشینی است. جانشینی گاه در امور حسی است؛ مانند: «و او کسی است که شب و روز را جانشین یک دیگر قرار داد»، [گاه در امور اعتباری؛ نظیر: «ای داود ما تو را در زمین جانشین قرار دادیم؛ پس بین مردم به حق قضاوت کن» و گاه در امور حقیقی؛ مانند خلافت حضرت آدم که در آیه 30 بقره مطرح شده است. به عبارت دیگر، در باطن واژه خلافت و جانشینی، این معنا نهفته است که خلافت ظهور مستخلف «shy& عنه در خلیفه است و خلیفه کسی است که هویت او وابسته به مستخلف عنه است و جدای از او معنا و حقیقتی برایش نیست؛ از این رو اگر ذره «shy& ای، غیر یا خود را نشان داد و کاری غیر از فعل او انجام داد، دیگر خلیفه نیست.

بر اساس اینکه خلافت، ظهور مستخلف «shy& عنه در خلیفه است؛ اولین ظاهر، اولین خلیفه حق است. بنابر این کمال مطلق با تمام شئون کمالی اش ظهور می «shy& کند و اولین مظهر او یک موجود و کامل ترین موجود خواهد بود. چنین موجودی همان انسان کامل است که خلیفه بی واسطه است که او نیز کمال و بساطت را به تبع، واجد بوده، آیین «shy& دار بساطت و کمال حق است و هر خلیفه دیگری برای خداوند به واسطت او خلیفه است. در حقیقت، او خلیفه خدا و دیگران خلیفه او هستند؛ یعنی سلسله خلافت به صورت طولی است نه عرضی. لذا اگر در یک زمان دو فرد دارای مقام خلافت باشند، یکی تابع دیگری است؛ مثل علی (ع) که در زمان پیامبر (ص) تابع او بود و مانند حسنین (ع) که در زمان علی (ع) تابع او بودند و

خلافت دو جهت دارد: یکی از طرف خدا و دیگری خلافت بر عالم. خلیفه کامل در همه عوالم حاضر است و واسطه همه فیوضات و مدیر و مدبّر سلسله نظام هستی است. او، هم مظهر علم و قدرت و حیات و رازقیت و هدایت و ... حق و هم واسطه علم و رزق و حیات و هدایت و ... به خلق است. چنان که در روایت «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم یمحو ما یشاء و یتبیت ... و بکم ینزل الغیث....» و روایات دیگر برای اهل بیت ثابت شده است.

درجات خلافت الهی

محور و مدار خلافت الهی علم به اسما است و با توجه به اینکه علم، دارای مراتب و درجات است، از این رو خلافت هم دارای درجات است پس هر کس به هر اندازه که مظهر اسمای الهی باشد، به همان اندازه سهمی از خلافت الهی دارد. البته در آیات جعل خلافت که علم به همه اسما بیان شد، اشاره به خلافت خلیفه تام و کامل دارد. براین اساس، می «shy& توان در یک تحلیل، درجات خلافت را این گونه ترسیم کرد:

الف. عده «shy& ای از این راه منحرف گشته و راه شیطان را می «shy& پیمایند، اینان خلیفه شیطان اند.
ب. کسی که اسمای الهی را و لو به نحو ضعیف در خود به فعلیت نرساند، بالقوه خلیفه خدا است.
ج. در انسان هایی که همه اسما به نحو ضعیف یا متوسط حضور دارد و ثبوت اسما و کمالات الهی برایشان در حد «171;حال» است؛ - یعنی گاهی واجد و زمانی فاقد آنها می «shy& شوند- و یا در حد «171;ملکه» است؛ یعنی دارا شدن اسما برایشان سهل و زوالش از آنان به کندی صورت می گیرد - خلافت آنان نیز در حد حال و ملکه است.

د. بروز صفات و اسمای الهی در عده ای از حد ملکه فراتر رفته عین هویت و وجود آنها می گردد، ازاین رو، هرگز از آنها جدا

نمی‌shy& شود؛ زیرا چیزی که عین ذات شد سلب آن از ذات، سلب شیء از خود می‌shy& شود و محال است. خلافت چنین انسانی نیز عین هویت او است و هرگز از او جدا نمی‌shy& شود. مرحله اخیر، مختص به انسان کامل و مراحل دیگر، بهره انسان های متوسط و ضعیف است. هم چنین هر یک از مراحل ذکر شده خود نیز دارای مراتبی shy& اند.

انسان؛ خلیفه کیست؟/ حقیقت خداوند در کسوت اسمای او جلوه shy& گر است

با توجه به آیات ۳۰ و ۳۱ سورة بقره، انسان خلیفه الله است. در آیه ۳۰ از عبارت «انی جاعل فی الارض خلیفه...» و ضمیر متکلم وحده فهمیده می شود که متکلم، خداوند، برای خود جانشین جعل کرد نه برای غیر، و در آیه بعد رمز و راز برگزیدن انسان به عنوان خلیفه را، علم به همه اسمای الهی بیان کرد و فرمود: «علم آدم الاسماء کلها»؛ به تعبیر دیگر، در آیه اول خداوند انسان را خلیفه خود و در آیه دوم، میزان قدرت جانشین خود و وسعت خلافت عطا شده به او را بیان کرد و از آن جا که حقیقت خداوند در کسوت اسمای او جلوه shy& گر است، با توضیح دو مطلب؛ یعنی اسما و دیگری معنای تعلیم آن به انسان روشن می‌shy& شود، انسان خلیفه کیست و تا چه اندازه می‌shy& تواند کار خدایی بکند و اوصاف الهی را دارا شده و در خود به ظهور برساند.

مراد از اسماء: اسم به معنای نشانه است. اسم لفظی، نشان و راهنمای مفاهیم ذهنی و مفاهیم ذهنی، اسم برای حقایق عینی و حقایق عینی اعم از غیب و شهود، اسم و نشان از آفریننده خود دارند. حال باید دید اسمای خداوند که در این آیه به انسان تعلیم داده شد، کدام قسم از این اسم هاست، آیا الفاظ مراد است یا مفاهیم ذهنی و یا حقایق عینی؟

دانستن صرف الفاظ، یا صرف مفاهیم برای مسجود شدن آدم نزد فرشتگان کافی نیست؛ زیرا «کمال آگاهی از الفاظ، برای دست یابی به مقاصد قلوب است و فرشتگان برای پی shy& بردن به مقاصد قلب ها نیازی به الفاظ و لغات ندارند، بلکه بدون وساطت آن، مقاصد دل ها را تلقی می‌shy& کنند».

صرف فهم مفاهیم ذهنی و درک صورتی از حقایق نیز پایین shy& تر از مقام فرشتگان است؛ زیرا آنها با عین بعضی از حقایق عالم ارتباط دارند و نه با مفاهیم آنها و درک آنها حضوری است نه حصولی، گرچه همه حقایق عالم مشهود آنها نیست؛ لذا دلیل سجده آنها بر انسان، فقط برای آگاهی او از مفاهیم حقایق نمی‌shy& تواند باشد. پس، مراد از اسما همان حقایق از سویی و همه حقایق عینی از سوی دیگر است که فرشتگان را تحمل حمل و بالی برای پرواز به قله رفیع آنها نبود و طبق آیات بعدی، اسما، همان حقایق غیبی عالم است؛ زیرا در آیه ۳۳ فرمود: «الم اقل لكم انی اعلم غیب السموات و الارض».

بنابر تفسیر برخی مفسران، مقتضای سیاق آیات ۳۰ تا ۳۳ سورة بقره این است که این غیب، چیزی جز همان اسمای تعلیم داده شده و غیر از مسائل مورد نظر در «اتی اعلم ما لا تعلمون» نیست؛ یعنی چیزی که شما نمی دانید و فقط در حیطه علم من است به انسان دادم. پس اسما، حقایق غیبی است فوق فهم وجود فرشتگانی که خود فوق عالم ماده و واجد بعضی از مراتب غیب shy& اند و همان حقایق عالیه است که همه حقایق عالم از آن نشأت می گیرد و همه حقایق عالم اعم از غیب و شهود را شامل می‌shy& شود.

معنای تعلیم: با توجه به مطالب گفته شده و تلقی بدون واسطه اسما توسط حضرت آدم (ع)، به دست می آید که مراد از تعلیم، اولاً: اعطای علم شهودی و حضوری به اسما است نه صرف آگاهی مفهومی به آنها. ثانیاً: علم لدنی و تلقی مستقیم از خداوند است، و چون علم، دارایی است، چه دارا بودن مفهوم و صورت شیء و چه دارا بودن خود شیء، این دو خصیصه که از معنای تعلیم الهی (شهودی و لدنی بودن) ذکر گردید، حکایت از آن دارد که خداوند، آدم و انسان را دارای حقیقت عینی اسمای حسنا و بنابر معنای پیش گفته شده از اسما - آیه و نشانه تمام نمای اسمای خود گردانید.

پس، با توجه به مطالب فوق و نیز چون آیه دلالت بر تعلیم همه اسما دارد و اسمی که دربردارنده همه اسما بوده و همه اسما جلوه آن است، اسم «الله» است. انسان، خلیفه الله است نه خلیفه رب؛ زیرا رب یکی از اسمای الهی و جلوه shy& ای از اسم «الله» است. در حقیقت، انسان مظهر تام الهی و جلوه shy& گاه همه اوصاف الهی و عهده shy& دار همه کارهای خدایی برای ماسوی shy& الله است.

انسان و مقام خلیفه الهی

خداوند، استعداد خلیفه شدن خود را با دمیدن روح خود در انسان به ودیعت نهاد؛ چنان که از آیه «و نفخت فیہ من روحی» استفاده می شود و علاوه در آیه «انی جاعل...» صریحاً از خلافت «آدم» سخن به میان آمده است. البته از آنجا که اولاً: در آن آیه جعل خلافت به صورت جمله اسمیه بیان شده و جمله اسمیه دال بر استمرار جعل خلافت است، پس خلافت منحصر در حضرت آدم (ع) نیست. ثانیاً: جمله «تجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» حاکی از این موضوع است که خلافت منحصر در حضرت آدم نیست؛ زیرا اگر سخن از خلافت حضرت آدم بود و بس، با توجه به این نکته که حضرت آدم (ع) معصوم است

و فساد و خونریزی نمی کند، جا داشت خداوند به فرشتگان بفرماید: آدم فساد و خونریزی نمی کند.

البته از آنجایی که مدار خلافت الهی علم به اسماء است و از سوی دیگر آگاهی به اسما الهی نیازمند استقامت در مسیر بندگی است، و همه انسان ها استقامت در مسیر بندگی ندارند، مقام خلافت الهی در همه انسان ها تحقق و فعلیت ندارد و مقامی که فرشتگان شایسته آن نبودند در اختیار جنایتکاران عالم قرار نمی گیرد.

مصدق خلیفه الله

بر اساس روایاتی؛ مانند روایت نبوی "اول ما خلق الله نوری" که حضرت رسول (ص) خودشان را اولین ظهور حق معرفی می‌shy&کنند و روایت امیر المؤمنین (ع) که فرمود: "ما لله آية اكبر متى" و مضامین بلند زیارت جامعه کبیره و روایات دیگر و توصیف اهل بیت (ع) در قرآن، کامل ترین مصداق خلیفه الله، چهارده معصوم (ع) هستند.

همه انبیا و مرسلین نیز در مراتب مادون آن وجود های نورانی، انسان کامل و خلیفه الله هستند. چنان که در این آیه، از حضرت آدم و در روایاتی از برخی انبیا صراحتاً با واژه خلافت یاد شد. هم چنین در آیات و روایات، برخی از افعال الهی به انبیا نسبت داده شد؛ مانند شکافته شدن دریا به دست موسی (ع)، گلستان شدن آتش برای حضرت ابراهیم (ع)، مسخر شدن باد و غیره برای حضرت سلیمان (ع)، شفای نابینا و احیای مردگان به دست عیسی (ع) و مواردی دیگر که به عنوان نمونه shy&هایی از تصرف در عالم، خبر از خلافت الهی آنان می‌shy&دهد.

بعد از رتبه چهارده معصوم و انبیا و مرسلین، برخی از انسان های وارسته و متدین و دارای علم و عمل صالح نیز به اندازه علم و یافت اسمای الهی، در مرتبه مادون انبیا و با واسطه آنان، مصداق خلیفه الله هستند. چنان که به عنوان نمونه در قرآن، خداوند، جهاد رزمندگان را به خود نسبت می‌shy&دهد؛ مانند: "فلم تقتلوهم و لكن الله قتلهم" و "قاتلوهم يعذبهم الله بايدكم و ..." که در این آیات، امور فراوانی که به دست مجاهدان پرهیزکار ظاهر شده به خداوند استناد داده شده است. نیز در روایات، بعضی از صحابه مانند سلمان و... "منا اهل البيت" لقب گرفتند که بیانگر خلافت بدون واسطه آنها از اهل بیت در حد وسعت وجودی هر یک از آنها و خلافت با واسطه الهی آنان است.

می‌shy&توان از عرفای کامل و اهل کرامتی که نام و شرح حال آنان در کتاب های تذکره shy&نویسان آمده است، نیز به عنوان مصادیق خلیفه الله یاد کرد.

نقش خلیفه الهی در هدایت انسان ها

هر انسان به نوبه خود در عالم هستی تأثیر و تأثراتی دارد که بسته به وسع و گستره وجودی هر فرد فرق می کند. انسان هر قدر در عالم هستی از سعه وجودی بیشتری برخوردار باشد می تواند در عالم مؤثرتر باشد تا جایی که مثل انبیاء و اولیاء خاص الهی که عالمی را با عظمت خود دستخوش تغییرات اساسی می کند.

بنابر این هر کس بسته به تلاشی که در جهت اصلاح خود و تزکیه نفس کرده و مقاماتی که در این راه نائل شده می تواند مؤثر در عالم و در انسان های دیگر باشد و نمی شود به قول مطلق تعیین کرد که فلان شخص چقدر در تعیین جایگاه دیگران دخیل است ولی با وجود تمام این تأثیر و تأثرات هیچ گاه این تأثیرات موجب سلب اختیار انسان نمی شود و تنها زمینه ای برای اختیار انسان فراهم می کند و هر کس هم هر قدر در سیر و سلوک الی الله پیش روی کند در هدایت و جهت دهی انسان های دیگر تأثیرگذارتر خواهد بود، ولی به هر حال هر کس خودش جایگاه خود را تعیین می کند و برای همین، مسئول اعمال و جایگاه خود در پیشگاه خداوند متعال است و تأثیرات فقط در حد اعداد و فراهم آوردن زمینه و روشن گری است و این خود فرد است که جایگاه خود را با حسن اختیار یا با سوء اختیار تعیین می کند و برای همین است که مسئولیت اعمالش به عهده خودش است.

آیت الله جوادی آملی نیز در تفسیر اصطلاح خلیفه الله می گوید:... منشا خلافت انسان را علم او به غیب آسمان ها و زمین معرفی می کند و این نشان می دهد که حوزه خلافت او همه غیب و شهادت است؛ زیرا عالم به غیب، به طریق اولی عالم به شهادت نیز هست و نتیجه اش آن است که نازلترین موجودهای مادی تا عالیتین موجودهای مجرد، همه زیر پوشش ولایت و خلافت اوست و آنچه در شکافته شدن دریا به دست حضرت موسی، و گلستان شدن آتش برای خلیل الله، و مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان و انشقاق قمر با اشاره رسول اکرم (ص) به وقوع پیوست همه صرفاً از آثار سیطره ولی الله بر عالم ملک است...

وی در بحثی دیگر در مورد خلیفه الله تأکید می کند: ... مراد از خلافت، حقیقت جامع آن است که درجات فراوانی را به همراه دارد، گرچه مصداق عینی مطرح در آیه محل بحث، دارای خلافت مطلق و کامل است که بهره انسان کامل است؛ زیرا اصل خلافت، مراتبی

دارد و هر انسان به مقدار علمی که به اسمای الهی دارد و بر اثر آن بر دیگر موجودات برتری می یابد، خلیفه الله است.

آیت الله جوادی آملی با تأکید بر درجات مختلف خلافت الهی، تصریح می کند: ... خلافت الهی درجات متعدد دارد؛ زیرا خداوند، ظهورهای متفاوت دارد و آنچه در آیه محل بحث مطرح است خلافت خلیفه تام و کامل است که کار خدای سبحان را به اذن او در همه شوون جهان امکان انجام می دهد؛ یعنی چون خدای سبحان علیم و قدیر بالذات است، انسان کامل نیز مظهر تام آن علیم و قدیر است و عالم به علم الهی و مقتدر به قدرت الهی و متخلق به اخلاق الهی است و محدوده جهان تکوین برای او، همانند محدوده بدن برای هر انسان است که هر کاری را اراده کند به اذن خدا می تواند آن را انجام دهد و چنین انسان کاملی هم در ذات (به اصطلاح حکیمان) و اوصاف ذاتی و هم در اوصاف فعلی و آثار عینی خلیفه الله است؛ ذات و صفاتش خلیفه ذات و صفات خداست و افعال و آثارش خلیفه افعال و آثار خداست.

یعنی در هر چهار جهت، مظهر خداست بدون آن که از خود واجدی چیزی باشد و چنین مقامی را احدی از موجودات، حتی فرشتگان ندارند، بلکه ویژه انسان کامل است؛ اگر هر یک از موجودات در هر درجه ای از وجود که هستند در محدوده صفات جمال و جملالی که دارند و به اندازه وسعت وجودیشان خلیفه الله هستند؛ یعنی مظهر اسمی از اسمای الهی هستند، خواه جزئی و خواه کلی.

خلافت الهی که مقول به تشکیک است از جهات گونه گون قابل ارزیابی است. آنچه هم اکنون به آن پرداخته می شود بیان درجات متفاوت آن از لحاظ کیفیت ارتباط اوصاف کمالی با روح انسان خلیفه الله است؛ زیرا مراتب خلافت خدا مرهون بررسی مراحل پیوند صفات الهی با روح متصف به آن است. اگر کسی واجد اوصاف کمال خداوند باشد فی الجمله دارای خلافت او خواهد بود.

فرق خلافت با رسالت و امامت

این مفسر قرآن در تشریح تفاوت خلافت با رسالت یادآور می شود: ... گرچه هر پیامبری خلیفه خداست و از ولایت الهی بهره مند است، لیکن عنوان نبوت و رسالت که خصیصه تشریع و تبلیغ و مسئولیت تعلیم کتاب و حکمت و تزکیه نفوس را به همراه دارد غیر از عنوان خلافت و ولایت است که صبغه تکوین را نیز تداعی می کند و چنین ویژگی را نیز در صحابت خود داراست.

آیت الله جوادی آملی در بخش دیگری از تفسیر خلیفه الله به تفاوت امام و خلیفه پرداخته و می گوید: ... مسأله خلیفه و امام فرقی که با هم دارند اینست که خلیفه بالقیاس به گذشته است و امام نسبت به آینده، خواه سبق و لحوق زمانی باشد خواه غیر زمانی، اگر کسی به دنبال دیگری حرکت کرد و جای او را اشغال کرد می شود خلیفه و اگر کسی خود راهنمای دیگران بود که دیگران به او اقتدا کردند می شود امام ممکن است یک موجود هم خلیفه باشد و هم امام اما خلافتش نسبت به دیگرانی است که بر او مقدم بوده اند و امامتش نسبت به دیگرانی است که از او متأخرند.

خلیفه الله مظهر خدای سبحان است

وی «؛خلیفه الله» را بالاترین مقام خوانده و می گوید: ... اگر کسی خلیفه خدا شد خدا یک موجودی است بکلّ شیء محیط، خلیفه او هم باید یک موجودی باشد به اذن او آنچه در جهان آفرینش هست، احاطه داشته باشد وگرنه خلیفه نسبی خواهد بود نه خلیفه مطلق، اگر چیزی خلیفه الله شد باید مظهر خدای سبحان باشد در همه اسمای فعلیه حق هر جا سخن از فعل حق است و ظهور فعلی حق است آن خلیفه الله مظهر آن اسم باشد و همه آن شوون را داشته باشد چیزی در جهان به نام ظهور حق و فیض حق ظهور ندارد مگر این که این خلیفه الله واجد اوست. چون خاصیت خلافت مطلقه این است.